

که داستان آنها به نظر متعلق به سنت‌های سری اسماعیلیان می‌آید، و لذا تقریباً به هیچ صورت در آثار و نوشته‌های تاریخی که برای عامه مردم نوشته شده، آورده نشده است.

ما قبلاً ملاحظه کردیم که در نوشته‌های مقدس دروزیان و همچنین در کتاب اسماعیلی «غایة الموالید» اشارات فوق‌العاده مهمی به میمون القداح به عنوان حافظ و مستودع محمد بن اسماعیل وجود دارد. اکنون تنها کافی است که تفصیلاتی چند از منابع دیگر بر آنچه گفته‌ایم بیفزائیم.

به موجب نوشته‌های دروزیان، محمد بن اسماعیل «ناطق» هفتم، و میمون قداح، معروف به «تاویلی»، «اساس» اوست^{۹۱}. عبدالله پسر میمون است، و میمون القداح جد سعید - مهدی.

دستور المنجمین^{۱۰۰} که يك اثر قدیم اسماعیلی است از میمون به عنوان یکی از اصحاب امام محمد باقر (ع) و از عبدالله به عنوان یکی از اصحاب امام جعفر صادق (ع) یاد می‌کند.

در «کلام پیر» و «هفت باب ابواسحاق»^{۱۰۱}، از عبدالله ابن میمون القداح به عنوان «حجت» دوره «ستر»، یعنی دوران پس از وفات امام جعفر صادق (ع) یاد شده است.

«زهر المعانی»^{۱۰۲} عبدالله را از اخلاف سلمان فارسی - ظاهراً به معنای روحانی آن - می‌شمارد.

و بالاخره در کتاب «الفلك الدوار»^{۱۰۳} که يك اثر جدید اسماعیلی است سرگذشتی از عبدالله بن میمون آمده که ظاهراً مبتنی بر تألیفات اهل تسنن است.

اکنون خوب است رئوس مطالب سرگذشت میمون القداح و پسرش عبدالله را، چنانکه از مآخذ مختلفی که بررسی کردیم بر ایمان حاصل می‌شود در زیر بیاوریم.

میمون و پسرش عبدالله مردمان محترم شیعی مذهبی از پیرامونیان امام جعفر صادق (ع) بودند. میمون بعدها با جناحهای افراطی فرقه شیعه به رهبری ابوالخطاب و اسماعیل بن جعفر ارتباط پیدا کرد، و خود نقشی مهم در پرداختن عقاید و آراء فرقه و سر و صورت دادن به دعوت آن ایفا نمود. پس از مرگ ابوالخطاب، میمون عمده‌دار کارها شد، و سرپرستی و تربیت

محمد بن اسماعیل را یافت، و وی را بر طریق باطنیه پرورش داد. پسر خود میمون، یعنی عبدالله نیز تربیت مشابهی یافت، و پس از مرگ پدر جانشین او گشت و نقش داعی اعظم امام را پیدا کرد. عبدالله بایستی در آغاز قرن سوم هجری درگذشته باشد. درباره تفصیل و جزئیات فعالیت‌های میمون و عبدالله و نهضت آنان ما باید کماکان تا پیدا شدن آثار جدیدتر و بیشتر، بر روایت ابن رزام اتکاء ورزیم.

افسانه یهودی بودن اصل فاطمیان

پیش از آنکه به ترک این موضوع پردازیم، جا دارد که در اینجا يك جنبه دیگر از آن را مورد بررسی قرار دهیم. چند تن از نویسندگان و مورخان اهل سنت کوشیده‌اند که اصل و نسب خلفای فاطمی را به یهود برسانند.

این امر، که لیسی اولیری^{۱۰۴} آن را «افسانه یهودی بودن اصل فاطمیان» خوانده است، به چهار صورت بروز و ظهور یافته است.

۱- قدیمترین جایی که این نظر ابراز شده است در رساله محمد بن مالک^{۱۰۵} است، و سپس از آنجا، به صورت خلاصه، به وسیله جندی^{۱۰۶} عیناً نقل شده است.

محمد بن مالک می‌گوید که عبدالله بن میمون یهودی و از خانواده شلمع بود که در سلمیه می‌زیستند. خود او از ربانیان یهود بود و در فلسفه و ادیان تبجر داشت. برای آنکه دین اسلام را از درون متلاشی سازد مذهب شیعه را ابداع کرد، و عقاید و آرائی را که بنیادشان در حقیقت کفر و بی‌ایمانی بود سرهم کرد. وی حداد بود، و خدمت امام جعفر صادق (ع) می‌کرد. و بالاخره اینکه او جد خلفای فاطمی - که به این ترتیب اصل و نسبی یهودی می‌یافتند - بود.

۲- صورت دوم روایت یهودی بودن اصل فاطمیان در آثار و نوشته‌های متعدد آمده است و خلاصه و چکیده آن چنین است: هنگامی که حسین یکی از اولاد قداح در سلمیه اقامت داشت با زن بیوه يك حداد یهودی ازدواج کرد، و پسری را که این زن از شوهر

پیشین خود داشت به فرزندی پذیرفت. این پسر که «سعید» نامیده می‌شد دعوی حسین بر امامت را به ارث برد، سپس نخستین خلیفه فاطمی شد. این داستان را ابن‌شداد آورده است و قاضی عبدالجبار بصری^{۱۰۸} نیز بدان اشاره نموده است.

۳- جد سعید فرزند کنیزی از آن امام جعفر صادق (ع) بود که از يك مرد یهودی بود^{۱۰۹}.

۴- سعید در زندان سجلماسه کشته شد. ابو عبدالله داعی برای آنکه نقشه کار او درهم نریزد قتل او را پنهان داشت، و به جای وی يك غلام یهودی را قرارداد، و او را خلیفه خواند^{۱۱۰}.

گلدزیهر^{۱۱۱} پیش از این خاطر نشان ساخته است که نساب یا نسب نویسان و نسب شناسان مسلمان به‌طور کلی گرایش داشته‌اند که برای کسی که به‌دلیلی از او نفرت داشته‌اند، نسب یهودی بسازند. در مورد اخیر، صورتهای مختلف اتهام خود به خوبی روشن می‌سازد که چنین امری هیچگونه بنیاد تاریخی واقعی ندارد، و تنها کوششی برای بی‌اعتبار جلوه دادن خلفای فاطمی است. از این رو جزئیات امر برای نویسندگان اهمیتی نداشته است. مهم این بوده است که نشان دهند فاطمیان در اصل یهودی بوده‌اند. این موضع و نقطه دید را آسانتر می‌توانیم دریابیم هرگاه مقامات مهمی را که یهودیان در دستگاه خلفای فاطمی بدست آورده بوده‌اند، در نظر آوریم. همانا در شمال افریقا عده‌ای از یهودیان در پیرامون معز جمع شدند، و وی را در دعاوی و کارهایش پشتیبانی نمودند^{۱۱۲}. کارهای یهودیانی چون یعقوب بن کلس، وزیر معز و عزیز، برادران ابن‌سهیل تستری، صدقه فلاحی و دیگران در دوران طولانی خلافت مستنصر نزد همه کس آشکار است. موج احساسات ضد یهودی که از کارها و اعمال این اشخاص در میان مردم انگیزته می‌شد، به‌چند طریق خود را نمایان می‌ساخت^{۱۱۳}، و این تصادفی نیست که ابن‌مالک، یعنی نخستین کسی که به فاطمیان نسبت یهودی داده، در دوره خلافت مستنصر می‌زیسته، یعنی در همان هنگامی که نفوذ یهودیان در اوج خود بوده است. اجازه بدهید عین سخن ابن‌مالک را در این مورد بیاوریم: «دلیل آنکه آنها از تبار جهودان هستند آن است که

یهودیان را به وزارت و حکومت می‌گمارند، و اداره امور را به جهودان می‌سپارند. آنان یهودیان را برجان و مال مسلمانان مسلط ساخته‌اند. این درباره آنها معروف است و همه شاهد و گواه برآیند.»^{۱۱۴}

درباره شخص و فعالیت‌های داعیان مختلف که به دعوت اسماعیلی وابسته بودند، اطلاع چندانی در دست نیست. نام عبدان^{۱۱۵}، حمدان قرمط و احمد الکیال تنها نام‌هایی است که در این مورد بلافاصله به ذهن می‌آید. اما از آثار و نوشته‌های جدید چیز مهمی که بتوان بر بررسی و پژوهش دوخویه و ماسینیون در این باره افزود وجود ندارد. ولی در میان داعیان يك تن هست که درباره او ظن و گمان بسیار است. با در نظر گرفتن نقش مهمی که بسیاری از منابع سنی در نهضت اسماعیلی بدو داده‌اند، جادارد که در اینجا به اختصار به بررسی احوال او بپردازیم.

دندان

در ارتباط با عبدالله بن میمون ما تاکنون بعضی از منابع سنی را که مطلبی درباره دندان نوشته بودند ملاحظه کردیم. آنچه آنها درباره او آورده‌اند به اختصار چنین است^{۱۱۶}:

محمد بن حسین، ملقب به «دندان»^{۱۱۷} مردی توانگر بود که در نزدیکی کرج^{۱۱۸} و اصفهان می‌زیست. وی کاتب و منشی احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف (متوفی در ۲۸۰/۸۹۳)، ایرانی، شعوبی مذهب بود و از اعراب نفرت داشت. عبدالله بن میمون آوازه او را شنید، و وی را به نهضت خویش که رنگ و خصلت ضد عربی شدیدی داشت، درآورد. دندان هدفها و روشهای عبدالله بن میمون را تماماً بپسندید و تأیید نمود و دو میلیون دینار به وی داد تا در راه پیشبرد امر دعوت صرف کند. دندان عبدالله را وارث خویش قرار داد. بنا بر آنچه بغدادی آورده است دندان و عبدالله یکدیگر را در زندان عراق ملاقات کردند، و بایکدیگر کیش باطنی را طرح افگندند، و پس از آزادی از زندان به تبلیغ و ترویج آن پرداختند. دندان در ناحیه «الجبل» فعالیت می‌کرد، و کسان بسیار از کردان ناحیه را به مذهب باطنی درآورد.

در چند مأخذ نام جد دندان نیز با اختلاف بسیار آمده است. نام جد دندان را مقریزی به صورت «جهان - بختار»، نویری به صورت «حیان - نجار» (دوساسی در حاشیه گفتار نویری آورده است):

«la manière de lire ces deux derniers mots est fort incertaine.»
عبدالجبار به صورت «جهار - بختان» ذکر کرده است. شاید زیاد دور نباشد اگر بگوئیم این هر سه نام، صورت خرابشده يك نام آشنای ایرانی است که مؤلفان عرب آن را بدین گونه تحریف کرده اند، و درست آن «چهار لختان» است که ابوالمعالی نویسنده «بیان الادیان»، او را با عبدالله بن میمون و دندان سه نفری دانسته است که مذهب باطنی را بنیاد نهادند. بنا بر قول ابوالمعالی وی مرد توانگری بود که مخارج مالی نهضت را تأمین می کرد.

چنانکه دیده می شود در این گفتارها تناقضاتی وجود دارد. اگر دندان کاتب احمد بن عبدالعزیز (متوفی در ۲۸۰/۸۹۳) بوده باشد نمی تواند همکار و همدست عبدالله بن میمون بوده باشد. روایت ابوالمعالی نیز که دندان و چهار لختان را معاصر هم قلمداد می کند بر بفرنجی موضوع می افزاید.

خوشبختانه ما در آثار شیعی دوازده امامی مطالبی درباره دندان داریم که این دشواریها را تا حدی برطرف می سازد. بنا بر آثار شیعی^{۱۲} دندان یا اگر نام کامل او را ذکر کنیم ابوجعفر احمد بن حسین بن سعید بن حماد بن سعید بن مهران از مردم اهواز از موالی علی بن حسین (ع) بود، و به سند استادان پدرش حدیث روایت می کرد. او را «غالی» شمرده اند، ولذا به عنوان يك محدث اعتباری ندارد.

وی چند کتاب تألیف کرده بود که از آن جمله است کتاب «الاحتجاج»، «کتاب الاینبه»، «کتاب المثالب»، و «کتاب المختصر فی الدعوة». چون وفات یافت او را در قم دفن نمودند. پدرش حسین از اسناد قابل اعتماد حدیث به شمار می رود، و احادیثی از امام علی بن موسی الرضا (ع) (۲۰۲/۸۱۷)، امام محمد جواد (ع) (۲۲۰/۸۳۵) و امام علی الهادی (ع) (۲۵۲/۸۶۸) روایت نموده است. وی اصلاً از مردم کوفه بود که برای مدتی در اهواز اقامت

گزیده بود، و در آنجا احمد پسرش به دنیا آمد، و پس از آن به قم رفت و در همانجا وفات یافت. وی صاحب سی تألیف در موضوعات دینی است.^{۱۲۱}

با توجه به این شهادات که در آثار شیعی آمده است باید مبالغه گوئیهای مؤلفان سنی را درباره دندان و نیز این گفته آنان که وی را معاصر عبدالله بن میمون قلمداد کرده اند، به کنار گذاشت. وی همچنانکه ماسینیون نوشته است از پیروان نه همدستان و همکاران عبدالله بن میمون بوده، و در حوالی نیمه قرن سوم وفات یافته است. غریب اینجاست که نه نام و نه ذکر از آثار او در میان اسماعیلیان باز مانده است.

دو نکته دیگر را در اینجا باید به کوتاهی خاطر نشان ساخت. یکی آنکه نویری در هنگام گفتگو از زکویه او را «دندانی» خوانده است - یعنی از اولاد دندان. دیگر آنکه در بیشتر منابع و مآخذ ما اعم از مآخذ سنی و اسماعیلی، در میان اجداد داعی معروف یمن ابن حوشب از «زادان» یا «دادان» نامی اسم برده شده است که دوساسی او را با دندان یکی می داند.

امامان مستور

اکنون بایسته است به بحث درباره خود امامان مستور روی آوریم. در فصل پیشین اندک اطلاعی را که درباره اسماعیل وجود داشت، آوردیم. در صفحات آغازین این فصل نیز بعضی از مطالبی را که درباره محمد بن اسماعیل در دست بود، مورد بررسی قرار دادیم. از منابع دیگر بسیار اندک می توان چیز بر آنچه گفته ایم افزود.

رشیدالدین فضل الله می گوید: «چون اسماعیل وفات یافت، پسرش محمد بن اسماعیل... بر صوب جبال برقت، و بهری فرود آمد. و از آنجا به دماوند شد به دیه سلمیه*، و محمدآباد در ری منسوب به اوست و او را فرزندان بود متواری به خراسان و حدود قندهار از ناحیت سند متوطن شده، داعیان ایشان در ولایتها

* ابوالقاسم کاشانی مؤلف زبدة التواریخ در بخش اسماعیلیان کتاب خود سلمیه، شلمبه آورده است.

افتادند و مردم را به مذهب خود دعوت می کردند...»
 «دستور المنجمین» نیز تا حدی این گفته را تأیید می کند و می گوید که محمد بن اسماعیل در هند پناه گرفت، و فرزندان او را نام می برد.

ما قبلاً ملاحظه کردیم که میمون سرپرستی محمد را برعهده داشت، و نیز از قول «غایة الموالید» نقل نمودیم که محمد بن اسماعیل عبدالله بن میمون را به فرزندی پذیرفت. برای مدت های مدید یکی از پیچیده ترین مسائل تاریخ اسماعیلی سلسله امامان مستور میان محمد بن اسماعیل و سعید مهدی بوده است. نویسندگان مختلف سنی صورتهای بیشمار از این امامان به دست داده اند، و حتی اسماعیلیان و آنان که بیرون از اردوی اسماعیلی به صحت نسب فاطمیان اعتقاد داشته اند، در میان خود در باب این امامان توافق نظر ندارند. چند تن از مورخان قدیم، و نیز دوخویه و بلوشه از متجددان به دقت تمام به بحث درباره این مسئله پرداخته اند، و من بر آن نیستم که در اینجا به تفصیل به بررسی شجره نامه های گوناگونی که ارائه شده است پردازیم.

اما چنین به نظر می رسد که کلید معما را باید در عقیده به ابوت روحانی و امامت موقت (امامت مستودع) یافت، که ما در آغاز این فصل از آن گفتگو نمودیم.

در روشنی این عقاید، و فهرستهای که از نام امامان در توضیح آنها آورده شده، دو سلسله از امامان مستور، نه يك سلسله، قابل کشف است: یکی سلسله امامان «علوی مستقر»، یعنی آنان که بنوت جسمانی و روحانی هر دو را دارند؛ و دیگر سلسله امامان «قداحی مستودع» که تنها دارای بنوت روحانی هستند. چنین تصور می شود که آشفتگی که در این باب در آثار طرفداران و مخالفان فاطمیان دیده می شود ناشی از درهم آمیخته شدن این دو سلسله باشد.

از روی نوشته های دروزیان و کتاب غایة الموالید ما می توانیم سلسله دوگانه امامان مستور را به صورت زیر بازسازی کنیم:

(۱) سلسله امامان علوی مستقر

محمد بن اسماعیل

|

احمد

|

حسین

|

علی (معل)

|

محمد (القائم) ۱۲۵

(۲) سلسله امامان قداحی مستودع

میمون

|

عبدالله

|

محمد

|

حسین

|

احمد

|

سعید ۱۲۶

با این دو فهرست اینک می توان معنای هفت «سماوات» (آسمان) را که در رساله دروزی «تقسیم العلوم» ۱۲۷ آمده است فهمید. این هفت آسمان به شرح زیر است:

۱- اسماعیل

۲- محمد

۳- احمد

۴- عبدالله

۵- محمد

۶- حسین

۷- احمد (پدر سعید)

از این فهرست، جز سه تن اول، بقیه از اولاد قداح خوانده شده‌اند و لذا امامان «مستودع» هستند^{۱۲۸}، و سه تن نخستین امامان «علوی مستقر». بنابراین اینان از طریق علی المعمل اجداد خلفای فاطمی محسوب می‌شوند. این واقعیت که وابستگی و ارتباط میان دو سلسله جنبه روحانی دارد نه جسمانی سبب شده که نویسندگان بعدی دو سلسله را با هم اشتباه کنند و درهم بیامیزند، و در نتیجه موجب پدید آمدن شجره نسبهای مختلف شوند. ظاهراً مؤلف دستور المنجمین^{۱۲۹} از حقیقت آگاه بوده است زیرا فقط از سه امام مستور بعد از محمد بن اسماعیل نام می‌برد، یعنی رضی، وفی، تقی. البته این سه واژه اسم نیستند بلکه لقب‌اند، و بنابر روایات اسماعیلی به ترتیب لقب احمد، حسین، علی یعنی امامان علوی مستقر در فهرست ما هستند.

دعوت اسماعیلی

پیشرفت دعوت اسماعیلی و اقدامات نظامی پیروان آن در سرزمینهای مختلف دستگاه خلافت بخوبی بر ما روشن است، و به استثنای دعوت اسماعیلی در یمن و شمال آفریقا، مورد بحث و فحص کامل دوخویه و دیگران قرار گرفته است. در اینجا تنها می‌توان یکی دو نکته را به کوتاهی با اشاره به روابط میان جنبشهای گوناگون منطقه‌ای با سازمان و دعوت مرکزی یادآور شد.

(۱) جنبش سوریه و بین‌النهرین

این امر تقریباً مسلم به نظر می‌رسد که جنبش سالهای ۲۸۹-۲۹۴/۹۰۱-۹۰۶ و سالهای آمادگی پیش از آن در سوریه و بین‌النهرین جزئی از «دعوت» اصلی اسماعیلی تحت حمایت و به

طرفداری از امامان مستور بوده است. طبری^{۱۳۰}، با آنکه خود متوجه معنای ضمنی گفتار خود نیست، می‌گوید که زکرویه و فرزندان او مدعی بودند که از اخلاف محمد بن اسماعیل هستند، و خود را مهدی و امام می‌خواندند. وی از یحیی بن زکرویه^{۱۳۱} نقل می‌کند که گفته است پیروانی در شمال افریقا دارد - و این فقط می‌تواند اشاره به «دعوت» فاطمیان در آن سرزمین باشد. ثابت بن سنان در گفتار جالبی^{۱۳۲} خطبه‌ای را که در حمص به هنگام اشغال شهر به دست یحیی‌الشیخ در سال ۲۰۹، خوانده شده است نقل می‌کند. در اینجا ما آن را به تمامی می‌آوریم: «اللهم اهدنا بالخلیفه الوارث المنتظر المهدي صاحب الوقت، امير المؤمنين المهدي، اللهم املا الارض به عدلا وقسطاً و دمر اعداءه - اللهم دمر اعداءه»^{*}. صبغه اسماعیلی این متن جای هیچگونه شك و شبهه نیست. با در نظر گرفتن این واقعیت که امامان مستور بنا بر معروف در این دوره در سلمیه می‌زیسته‌اند بسیار بعید به نظر می‌رسد که چنین جنبشی بدون نظر و رضایت آنها صورت گرفته باشد. به این ترتیب ما می‌توانیم گفته ابن‌رزام و کسانی را که از وی پیروی کرده‌اند بپذیریم که قداحیان نخست داعیان را به عراق و شام (سوریه) گسیل داشتند. زکرویه و پسرانش یا خود از جمله قداحیان بودند، و یا به احتمال بیشتر، اشخاص موجه و مورد اعتمادی بودند که خویشان را برای آزمایش زمینه قیام و از پیش پا برداشتن دشواریهای اولیه، امام وانمودند.

(۲) جنبش یمن و مغرب

تاریخ دعوت اسماعیلی در یمن و شمال افریقا (مغرب) هنوز نوشته نشده است و باید نوشته شود^{**}. دعوت اسماعیلی در یمن به علت نتایج و دستاوردهای شگرفش، و نیز زنده ماندن طولانی فرقه اسماعیلیه در آن دیار، اسنادی کاملتر از دعوت‌های دیگر دارد، و نیز گنجینه‌ای از منابع و مأخذ سنی، زیدی و اسماعیلی

* در اصل اعداءه، لويس اصلاح کرده است.

** البته این اظهار نظر مربوط به زمانی است که کتاب حاضر نوشته می‌شده است. از آن زمان تاکنون صدها تألیف و تحقیق تازه درباره اسماعیلیان و تاریخ آنان، از جمله اسماعیلیان یمن و مغرب نوشته شده است.

از آن بازمانده است که در انتظار مورخی است که به بررسی آنها بپردازد. در حال حاضر ما خویشتن را به این ملاحظه محدود می‌سازیم که دعوت اسماعیلی در یمن، از آغاز تا انجام، در ارتباط نزدیک با امامان بود، و در هیچ مرحله‌ای از فرقه اصلی اسماعیلی به دور نیفتاد. فرستادن دوتن از داعیان، یکی علی بن فضل و دیگری ابن حوشب به وسیله شخص امام اسماعیلی به یمن در نوشته‌های اسماعیل به شرح آمده است و گنجینه‌ای از تفصیلات و افسانه‌ها ملاقات تاریخی این دو را با امام، و فعالیت‌های بعدی آنها را در سرزمینی که بدان گسیل شدند، توصیف می‌کند^{۱۲۴}. من امیدوارم که در فرصتی دیگر به این امر و نیز به داعیانی که از یمن به شمال آفریقا فرستاده شدند بپردازم.

سخن درباره «دعوت» اسماعیلی در بحرین نیاز به فصلی جداگانه دارد.

یادداشت‌های فصل دوم

۱. ماسینیون، سلمان پاک، ص ۱۶-۱۹، و متنبی، ص ۶.
۲. چاپ قاهره، جلد ۴، ص ۱۱۳.
- ۳- جلد ۴، ص ۱۱۵-۱۱۶.
۴. من نتوانستم این حدیث را بازایم.
۵. مقایسه کنید با سنن ابوداود، باب‌الادب، ص ۴۹.
۶. قرآن، سوره ۱۴ آیه ۳۹.
۷. قرآن، سوره ۱۱، آیه ۴۷-۴۹.
۸. قرآن سوره ۲۳، آیه ۱۰۳.

۹. نیز در رسائل اخوان‌الصفاء، جلد ۴، نقل شده است. آسین‌یالاسیو این گفته را با خطبه یوحنا در شام و اسپین ربط می‌دهد (نگاه کنید به Logia and Agrapha, 127).

۱۰. قرآن، سوره ۲۲، آیه ۷۷.
۱۱. مشکوه، جلد ۵، ص ۵۹۳.
۱۲. قیاس کنید با طبری، جلد ۱، ص ۲۷۵۱ که گفته مشابهی به عمر نسبت داده شده است.

۱۳. Ivanow, *An Ismailitic Work*, p. 555. برای گفته مشابهی نگاه کنید به *Ismailitica*, p. 15.

۱۴. متنبی سلمان به وسیله حضرت محمد (ص) ... سلمان منا اهل البيت - نقطه آغاز و سنگت شالوده کل این عقیده است. برای بحث کامل در این باره نگاه کنید به ماسینیون، سلمان پاک، ص ۱۶-۱۹. م. ماسینیون در اثر خود و نیز در مقاله «قرمطیان» در دائرةالمعارف اسلام برای نخستین بار توجه دانشمندان را به این

عقیده جلب نمود.

۱۵. چاپ تهران، صفحه ۱۸۱. قرائت شفر (در *Chrest. Pers.*, I, 180) چندان رضایتبخش نیست.

۱۶. بلوشه، ص ۸۹: *Polemics*, 78.

17. *Histoire et Religion des Nusairis*, p. 105 ff.

18. Guyard, *Fragments*, 210.

در دیداری که اخیراً از روستای اسماعیلی مصیاف در سوریه مرکزی دست داد خود من لذت گوش فرادادن به یک خطبه طولانی در باب نکاح روحانی را که به وسیله امام جماعت تقریر می‌شد، پیدا کردم.

19. De Sacy, II, 578.

۲۰. ورق ۷۴ و بعد از آن. مقایسه شود با De Sacy, *Exposé*, II, 112 ff.

۲۱. ورق ۷۹ (پشت ورق).

۲۲. ورق ۷۴. (پشت ورق) هنوز یک روایت شفاهی در میان اسماعیلیان هند

زنده است که به حضرت علی (ع) نسبت داده می‌شود و از آن حکایت دارد که پیش از حضرت آدم انسانهای بسیاری بوده‌اند. این عقاید انعکاس دل‌انگیزی در یکی از ابیات ابوالعلاء معری یافته است (لزومیات).

۲۳. Lewis, *Ismaili Interpretation*, p. 694 در یک کتاب اسماعیلی

متاخر، یعنی کلام پیر، چنین تفسیری دیگر وجود ندارد، و قصه آدم به همان صورتی که در نزد عموم مسلمانان متداول است بیرون آمده است. ذریه آدم و دیگر پیامبران نیز به معنای لفظی و فیزیکی گرفته شده و بر این تأکید بسیار گذاشته شده است. اما با بودن شواهد و مدارک دیگر نمی‌توان تردید داشت که ایضاً نماینده مرحله قدیمتر و ناب‌تری در تحول عقیده اسماعیلی می‌باشد.

۲۴. نگاه کنید به فصل اول همین کتاب.

۲۵. نسخه خطی پاریس، ۱۴۱۵ ورق ۱۱۸-۱۱۹ و مقایسه کنید با De Sacy,

Exposé, II, 578

۲۶. مقاله قرمطیان در دائرة المعارف اسلام.

27. *Polmics*, 78, f.

۲۸. ص ۷۵. قیاس کنید با Hamdani, *Some Unknown Auth*

29. *Miscellany*, 925.

۳۰. نظرات من درباره این عقیده مبتنی است بر گفتگوی شفاهی بایک دانشمند هندی اسماعیلی است.

31. Hamdani, *The Rasail, Der Islam*, 20, p. 292-3.

۳۲. مثلاً در دستور المنجمین، عیون الاخبار، وغیره.

۳۳. فیضی (فهرست، ص ۸) پس از محمد بن اسماعیل از سه امام مستور نام می‌برد، و مهدی را اولین خلیفه فاطمی می‌شمارد.

۳۴. ایوانف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه سی‌ونه.

۳۵. جلد ۱، مقدمه، ص ۲۵۳.

۳۶. ورق ۱۱۹. مقایسه کنید با De Sacy, I, 38 گفتار مشایبهی در نامه

دروزی دیگر به وسیله دوسامی نقل شده است (جلد ۱، ص ۸۰-۸۱).

۳۷. جلد ۱، ص ۳۸، پانویس ۲ (نیز نگاه کنید به ص ۸۴ همین کتاب).

قیاس کنید با بلوشه، ص ۹۴ آنجا که می‌گوید:

«Dans la théorie Ismailienne, le Mahdi n'est point lui-même une incarnation de la Divinité, mais seulement son fils el-Kaim, le deuxième Khalife Fatimide; le Mahdi n'est lui-même qu'Abou'l-Kaim ou Huddjet al-Kaim "la preuve du Kaim.»

۲۸. بیشتر مواد و مطالب این بخش را من هنگامی که محمدخان قزوینی جلد سوم تاریخ جهانگشای جوینی را که در تعلیقات آن (از صفحه ۳۱۲-۳۴۳) مجموعه سودمندی از مواد و مطالب دربارهٔ عبدالله بن میمون در بر دارد، منتشر ساخت فراهم ساخته بودم. با وجود این از گردآوردهٔ علامه قزوینی استفاده نمود و اصلاحاتی در یادداشتهای خود به عمل آوردم.
۳۹. فهرست، ۱۸۶؛ اتعاض، ص ۱۱ بیعد؛ دوساسی، جلد ۱، مقدمه، ص ۲۳۸ بیعد. نیز نگاه کنید به مقریزی، مقفی، کاترمر، ص ۱۱۷ و فاگانان، ص ۳۹.
۴۰. دو گفتهٔ اخیر در فهرست این‌ندیم آمده است اما در اتعاض نیست.
۴۱. هفت مرتبه در اتعاض آمده است، در فهرست نیامده است.
۴۲. این چنین است در فهرست. اتعاض می‌گوید «مدعی بود که از اخلاف عقیل است.»
۴۳. مؤلف فهرست گروه قرمط را در زمان حیات عبدالله قرار می‌دهد. اتعاض این امر را در دورهٔ جانشین او می‌گذارد.
۴۴. این چنین است. فهرست، در اتعاض نیامده است.
۴۵. ص ۱۸۸. قیاس کنید یا دوخویه، ص ۱۵.
۴۶. حکمران کردستان از جانب عباسیان. وی از ۲۶۵-۲۸ / ۸۷۸-۸۹۳ حکمران بود.
47. *Exposé, I, Intro. 67 and 165.*
48. *Mémoire, 13 ff.*
49. *Une Date Astronomique, J. A., 1915.*
۵۰. مقاله قرمطیان در دائرةالمعارف اسلام.
۵۱. نسخهٔ خطی لیدن. *De Sacy, Exposé. I, Intro., 440.*
۵۲. مقفی، کاترمر در ژورنال آسیاتیک، شمارهٔ اوت ۱۸۳۶، ص ۱۲۱-۱۴۲؛ فاگانان، ص ۷۷ بیعد.
۵۳. النجوم الزاهرة، جلد ۲، ۴۴۶.
۵۴. جلد ۸، ص ۲۱.
۵۵. صفحه ۴۵.
۵۶. کتاب المیزان. این چنین است در ابن الیر و در النجوم الزاهرة. مقریزی «میدان» آورده است.
۵۷. در این مورد نویری و ابولمحسن از ابوسعید نام نبرده‌اند.
۵۸. ص ۱۶، ترجمه ص ۳۵؛ ص ۲۶۶، ترجمه ص ۱۰۸؛ ص ۲۷۷ ترجمه ص ۳۱. نیز نگاه کنید به مختصر، ص ۱۷۰. روشن نیست که باید عبدالله بن میمون بخوانیم یا فقط میمون.
۵۹. ورق ۱۴۷ (پشت ورق).
۶۰. پنجم، دوخویه، ص ۱۲۹ بیعد.
۶۱. ویراستهٔ عباس اقبال، ص ۳۶؛ ماسه، ص ۵۷؛ شفر، ص ۱۵۸.
۶۲. ص ۱۱.

63. Somogyi, R.S.O., p. 256 and 264.

۶۴. انساب، ص ۴۴۳.
۶۵. ص ۱۸۳، ترجمه ص ۲۶۹.
۶۶. نگاه کنید به فصل اول همین کتاب.
۶۷. رساله الغفران، ص ۱۵۶، نیکلسن، مجله J. R. A. S، ۱۹۰۲، ص ۳۵۳.
۶۸. اتعاض، جلد ۲، ص ۸۱.
۶۹. تعریف، ص ۱۵۷-۱۵۸.
۷۰. Levi, J.R.A.S., 1930, pp. 512, 517, 519, 522. بلوشه ص ۶۷-۶۹.
۷۱. تاریخ جهانگشا، جلد ۳، ص ۱۵۲ و بلوشه، ص ۶۷-۶۹، ۸۸۹.
۷۲. جلد ۱، ص ۲۴۲. Slane, II, 77.
73. Wustenfeld, 3-4.
۷۴. خطط، جلد ۱، ص ۲۴۸.
۷۵. تاریخ الخلفاء، ص ۳.
۷۶. جلد ۳، ص ۱۴-۱۷.
۷۷. اتعاض، ص ۲۲.
۷۸. جلد ۲، بخش ۲، ص ۱۱۲-۱۱۳.
۷۹. جلد ۳، ص ۱۴ ترجمه آن در De Sacy, I, Intro., 253
۸۰. اتعاض، ص ۳۱؛ افتتاح، ص ۲۳؛ بلوشه، ص ۱۶؛ دوساسی، جلد ۱، مقدمه، ص ۴۵۰.
۸۱. دوساسی، جلد ۱، مقدمه، ص ۱۹۷.
۸۲. برای توضیح درباره عقیل بن ابیطالب و فرزندانش نگاه کنید به ابن قتیبه معارف، قاهره، ۱۹۳۵، ص ۸۸.
۸۳. دوساسی، جلد ۱، مقدمه، ص ۴۴۵.
۸۴. مقاله قرمطیان در دائرةالمعارف اسلام؛ *Esquisse, etc.*
85. *Une Date Astronomique, J.A., 1915.*
۸۶. جلد ۳، ص ۳۱۳ بیعد.
۸۷. ص ۱۶۰ و ۲۴۷؛ جوینی، ص ۳۱۵؛ در روایت دیگر عبدالله به «تزید» متهم شده است که معنای آن دقیقاً روشن نیست.
۸۸. قیاس کنید با گفته ذهبی که در بالا گذشت. وی همچنین از او به عنوان مکی یاد می‌کند.
۸۹. منهاج، ص ۲۱۲.
۹۰. ص ۱۵۲؛ جوینی، ص ۳۱۶.
۹۱. ص ۱۴۸؛ جوینی، ص ۳۱۵؛ آنچه را نجاشی نوشته حلی نقل و تأیید نموده است (اعلام، ص ۵۳ جوینی ۳۱۲) همچنین استرآبادی، منهاج، ص ۲۱۲.
۹۲. مقایسه کنید با ایوانف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، ص ۲۹.
۹۳. ص ۱۹۷؛ جوینی، ص ۳۱۶.
۹۴. جوینی، ص ۳۱۶؛ طوسی، ص ۱۹۷.
۹۵. ص ۶۵.
۹۶. جوینی، ص ۳۱۹. برای اشارات دیگر مؤلفان شیعی نگاه کنید به جوینی، ص ۳۴۱.
۹۷. دهمدخان قزوینی در تعلیقات جلد سوم جوینی، ص ۳۱۰ بیعد.

۹۸. Schefer, *Chritomathie*, I, 181, ۱۸۶.

99. De Sacy, I, 84-5.

100. De Goeje, 206.

۱۰۱. کلام پیر، ص ۶۸.

۱۰۲. ایوانف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، ص ۶۲؛ کلام پیر ترجمه ص

۶۲ پانویس.

۱۰۳. ص ۱۲۵-۱۲۸.

۱۰۴. *Fatimid Caliphate*, 33-4. نیز نگاه کنید به 5-8. Becker, *Beiträge*, I,

۱۰۵. ص ۱۷ ببعد.

106. Kay, 140, Tr. 192.

۱۰۷. مقریزی، کاترمز، ص ۱۱۵ (فاکانان، ص ۵۶) دوساسی، جلد ۱،

مقدم، ص ۴۵۲.

۱۰۸. نجوم الزاهره، جلد ۲، ص ۴۴ و ۸۶؛ سیوطی، تاریخ، ص ۳.

۱۰۹. بیان المغرب، جلد ۱، ص ۱۵۸.

۱۱۰. مقریزی، کاترمز، ص ۱۰۸. مقایسه کنید با ابن خلکان، جلد ۱، ص

۳۴۲ ترجمه، جلد ۲، ص ۷۷ که همان داستان را باز گفته است، اما نگفته است

که غلام یهودی بوده است.

111. *Muhammdan Studies*. I, 204.

112. Fischel, *Jews*, 51.

۱۱۳. همانجا، ص ۸۸.

۱۱۴. ص ۱۹.

۱۱۵. یکی از دوستان اسماعیلی من مدعی است که چندتا از کتابهای عبدان

را در اختیار دارد. درباره عبدان در روایات اسماعیلی نگاه کنید به ایوانف، راهنمای

ادبیات اسماعیلی، ص ۳۱.

۱۱۶. فهرست، ص ۱۸۸؛ ابن اثیر، جلد ۸؛ مقریزی، کاترمز، ص ۱۳۲

دوساسی، جلد ۱، مقدمه، ص ۴۴۲. بغداد ص ۲۶۶ ترجمه، ص ۱۰۸؛ مختصر،

ص ۱۷۰؛ ابوالمعالی، ویراسته عباس اقبال، ص ۳۶ (نامه، ص ۵۷؛ شفر، ص

۱۵۸). عبدالجبار، ف. ۱۴۷ (پشت ورق).

۱۱۷. گاهی زیدان، ذیدان و بندار نوشته اند.

۱۱۸. در برخی متنها گرخ آمده است.

۱۱۹. این مطلب فقط در فهرست آمده است.

۱۲۰. طوسی، ص ۲۶ و ۱۰۴؛ ابن شهر آشوب، ص ۱۰ و ۳۵؛ منهج، ص ۳۴.

و ۱۱۳؛ ذریعه، ص ۲۸۱.

۱۲۱. فهرست طوسی، ص ۱۰۴-۱۰۴.

122. *Esquisse*, 3.

123. Levi, 516 and 522.

124. De Goeje, 203.

۱۲۵. غایة الموالید.

126. De Sacy, I, 85.

۱۲۷. نسخه خطی ۱۴۱۵، ورق ۱۱۷ ببعد؛ دوساسی، جلد ۲، ص ۵۷۸.

دوساسی معنای این گفته را درست دریافته است.

128. «Les ancêtres de Sa'id sont nommés les *khalifes en qui reposait le depôt.*»

دوساسی معنای این گفته را در نیافته است.

129. De Goeje, 203-4.

۱۳۰. ص ۲۲۱۸. ثابت نیز این را تأیید می‌کند.

۱۳۱. طبری، ص ۲۲۱۸. وی همچنین می‌گوید (ص ۲۲۱۹ و ۲۲۵۷) که

قرمطیان شام خود را فاطمی می‌خواندند.

۱۳۲. ص ۱۴.

۱۳۳. قیاس کنید با سرگذشت داعی ترمذی. همدانی در *مجله Der Islam*

جلد ۲، ص ۲۹۲-۲۹۳ (و همین کتاب، ص ۵۰).

۱۳۴. مأخذ عمده اسماعیلی در این باب کتاب *افتتاح الدعوة* قاضی نعمان

است (ایوانف راهنما، ص ۴۰) که من مشغول تدارک چاپ آن هستم.

فصل سوم

قرمطیان بحرین

بنابر آنچه در روایات بیشتر مآخذ و منابع ما آمده است به نظر می‌آید که قرمطیان بحرین، جنبش جداگانه‌ای را تشکیل می‌داده‌اند که با بخش‌های دیگر دعوت اسماعیلی از چند جنبه مهم تفاوت داشته است. آنان رهبرانی جداگانه از آن خود داشتند، دارای تاریخ و سنت محلی متمایزی بودند، و در دوره‌های بعد صور تشکیلاتی محلی خاصی داشتند.

تاریخ ظاهری این گروه تقریباً معلوم و روشن است، و کمتر می‌توان چیزی بر تحقیقات دوخویه در این باب افزود. مقصود ما در اینجا پژوهش در مسئله ارتباط آنان با دعوت مرکزی اسماعیلی فاطمیان است. ابن‌رزام و کسانی که از وی پیروی کرده‌اند، بریگانه بودن دو جنبش تأکید دارند. تاریخ‌نگاران مسلمان معاصر، که نماینده آنها محمد بن جریر طبری، عریب بن سعد، ثابت بن سنان و دیگران‌اند، موضع مشخصی در این باره ندارند. روایات جدید اسماعیلی به شدت منکر هرگونه رابطه‌ای میان اسماعیلیان و قرمطیان است^۱. درازمدتی نام عبدالله بن میمون و پدرش میمون القداح به قرمطیان وابسته بود، و چنین فرض می‌شد که هرگاه ارتباط این دو شخصیت با اسماعیلیه اثبات شود، از آن یکی بودن دو نهضت نتیجه می‌شود و بالعکس. ایوانف^۲، چنین فرضی را پذیرفت و با انکار یگانگی دو نهضت هرگونه ارتباطی میان خاندان میمون القداح و اسماعیلیان را رد

کرد. اما ما هم اکنون دیدیم که میمون القداح و پسرانش برخلاف رأی ایوانف، دوتن از شخصیت‌های مهم و پیشتاز دعوت اسماعیلی هستند. آنچه باقی می‌ماند اثبات ارتباط آنها با قرمطیان بحرین است. زیرا هیچ یک از مورخان قدیم که در باب قرمطیان چیزی نوشته‌اند، به استثنای ابن‌رزام، ذکری از این دو نکرده‌اند.^۲

بنابراین مسئله را باید برپایهٔ مقدمات جدیدی مورد بررسی قرار داد. دیگر بر ما نیست که چون دوخویه، ماسینیون، و ایوانف در پی اثبات آن باشیم که آیا میمون القداح قرمطی ارتباطی با اسماعیلیه داشته است یا نه، بلکه آنچه بر ماست و از پی اثبات آن هستیم این است که آیا قرمطیان ارتباطی با نهضت اسماعیلی که میمون القداح یکی از پیشگامان آن بوده است، داشته‌اند یا نه.

آغاز جنبش قرمطیان

نقطهٔ شروع آشکار برای چنین پژوهشی مسئلهٔ آغاز کار قرمطیان است. جنبش قرمطی در بحرین چگونه آغاز شد؟ ایجاد کنندهٔ آن که بود؟ و مقاصد اصلی آن چه بود؟ در اینجا ما با چندین روایت متعارض روبه‌رو هستیم که مهم‌ترینشان به شرح زیر است:

(۱) ابن حوقل

به روایت ابن‌حوقل حمدان قرمط ابوسعید را پس از کسب تجارب به عنوان داعی به بحرین فرستاد، و وی موجد جنبش قرمطی در آن ناحیه بود. جنبش قرمطی بحرین مشابه جنبش زکرویه در عراق بود، و خود زکرویه را نیز حمدان، داماد و همدست نزدیک حمدان قرمط در آنجا نصب کرده بود. براین مطالب که مورد استفادهٔ دوخویه قرار گرفته است، اکنون می‌توان از چاپ جدید کتاب ابن‌حوقل این مطالب را هم بیفزائیم که ابوزکریه التمامی یکی از پیشگامان دعوت در بحرین بوده است.

(۲) ثابت بن سنان^۵

به روایت ثابت، نخستین داعی بحرین یحیی بن المهدی نامی بود که مردم آن ناحیه را به «امام» دعوت می کرد. ابوسعید که ساکن بحرین بود یکی از کسانی بود که به دعوت وی گروید.

(۳) ابن رزام^۶

به روایت ابن رزام ابوسعید به عنوان داعی به بحرین گسیل شد. اما پیش از وی عبدان مردی را به نام ابوزکریه الصمامی (یا التمامی) به کار دعوت آنجا گماشته بود. ابوسعید زکریه را مقتول ساخت.

(۴) عبدالجبار^۷

به روایت عبدالجبار یکی از داعیان (که نامش ذکر نشده است برای دعوت مردم به امام به بحرین فرستاده شد. ابوسعید، از مردم بحرین از جمله کسانی بود که به دعوت او گروید. ابوسعید و یکی از همدستانش، یحیی بن علی (الداعی؟) از بحرین تبعید شدند، اما آنان لشکری فراهم ساختند و با فتح و پیروزی دوباره وارد بحرین شدند. حمدان و عبدان از جمله یاران ابوسعید بودند. داعی یحیی التمامی نیز با ابوسعید در بحرین بود، ولی ابوسعید سرانجام وی را متهم و مقتول ساخت. وی خود را نماینده امام مهدی می خواند و می گفت که او در سال ۹۱۲/۳۰۰ ظهور خواهد کرد. این امام محمد بن عبدالله بن محمد بن الحنفیه بود.

(۵) نوبختی^۸

قرمطیه که آنان را به نام مؤسس این فرقه چنین می نامند، شعبه ای از مبارکیه هستند، و لذا یکی از شاخه های جدا شده از اسماعیلیه محسوب می شوند. فرق آنها از گروه اصلی اسماعیلیان در آن است که محمد بن اسماعیل را مهدی و قائم، و جاویدان می دانند، و بنا بر این هیچیک از جانشینان او، یعنی امامان مستور، را قبول ندارند. با در نظر گرفتن آثار و مواد جدیدی که از زمان انتشار رساله دوخویه کشف گردیده است - مانند ویرایش جدید

کتاب ابن حوقل با اشاره آن به زکریه التمامی که در ویرایش نخست وجود نداشت و دستنویس کتاب ثابت که روایت ابن اثیر را تا قرن چهارم/دهم به عقب می برد، و شهادت جدید عبدالجبار -گمان می کنم می توان استدلال دوخویه را رد نمود، و به جای آن اظهارات زیر را ابراز داشت:

(۱) یحیی بن المهدی ابوزکریه الصمامی (یا تمامی)، یحیی التمامی، و احتمالاً یحیی بن علی همه شخص واحدی هستند که نام کامل او ظاهراً بایستی ابوزکریه یحیی بن المهدی التمامی (یا صمامی) بوده باشد.

(۲) این شخص معاصر، و به احتمال قوی پیشگام ابوسعید بوده است. وی بازکریه فارسی^۱ که در بحرین، در دوره حکومت ابوطاهر، ظهور کرد یکی نیست. بهم آمیختن این دو کار مورخان دوره های بعد است.

با توجه به تعارض شواهد، غیر ممکن است که بتوان گفت ابوسعید از خارج به بحرین گسیل شده است، یا در همانجا به دعوت اسماعیلی گرویده. حل این مسئله را باید به پیدایش منابع بیشتر وا گذاشت.

از این مهمتر و درخور توجه تر مسئله ای است که از گفته عبدالجبار حاصل می شود و آن اینکه امامی که قرمطیان نخستین در بحرین به خاطر او می جنگیدند از سلسله حنفی بود. این گفته به صورتی شگفت فرضیه کازانوا^۱ را تأیید می کند که می گوید قرمطیان در اصل حنفی بودند، و بعداً «یکجا» به کیش اسماعیلی گرویدند. شواهد بیشتر در تأیید این گفته را می توان در یک کتاب قرمطی که طبری^۱، ثابت^۲، ابن اثیر^۳ و دیگران از آن نقل قول کرده اند، یافت. عقایدی که در این نوشته به قرمطیان نسبت داده شده کاملاً صبغه حنفی دارد، از آن جمله است دعای محمد بن الحنفیه و اعلام یک امام حنفی به امامت. با در نظر گرفتن دعای اسماعیلی که طبری خود به قرمطیان شام و بین النهرین نسبت می دهد، اشاره کتاب یاد شده می تواند فقط به دعوت بحرین باشد.

در برابر این ما با گفته نوبختی روبه رو هستیم که نویسنده ای